

فرموده است این هزار تومان از طرف روسها بتوسط ملك ورشید بیک برده شده است آقای طباطبائی فرموده است اگر این پول را میدهند که من بر نفع آنها اقدامی کنم این امریست محال و اگر باید بر ضرر آنها اقدام کرد که هیچ عاقلی پول نمیدهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود و آنکه من آنچه پول بخواهم ملت من خواهد داد و از من مضایقه ندارند پس چگونه من ملت خود را گذارده از دشمن ملت خود پولی که نمیدانم بچه قصد بمن میدهند قبول کنم بالجمله آقای طباطبائی پول را قبول نکرده و رد فرمود حتی آنکه در وقتی که حاج ملك ورشید بیک از منزل آقا خارج شدند رشید بیک که از اشخاص درست و صحیح بود عرض میکند باجداد طاهرینت قسم است که اگر این پول نحس را قبول کرده بودی اول کسبکه بشما بی اخلاص میشد و سلب عقیده اش میشد من بودم و از این امتناع و رد من نهایت امیدواری را حاصل نمودم .

حالا که معلوم میشود پولی در کار هست خوبست ما مردم را بیدار کنیم و از این کار جلوگیری نمائیم . در این مقام که رشته تاریخ را به اعتراض چند جمله قطع کردم مناسب بود از اداره جمشیدیان و جهانیان و شرح حالات بعضی سرداران ایران خصوص سردار ارفع و سردار اسعد را نیز ذکر کنم لیکن چون این جمله مشروح و مفصل است خصوص وقایع ارباب جمشید که حاوی بعض وقایع تاریخی است و در جلب او بانجمن مخفی درم که در خانه اسدالله خان ابوالفتح زاده بود و همچنین همراهی اداره جهانیان در بعض مواقع که مشتمل بر بسیاری از وقایع تاریخی است فلذا در این مقام از ذکر آنها اغماض و در آخر همین جلد دوم در طی حالات رجالیه بدرج آنها میپردازیم پس بر میگردیم بر رشته تاریخ و گوئیم .

روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که انجمن در خانه جناب ذوالریاستین تشکیل یافت یکساعت بغروب مانده مجدالاسلام رفت منزل دبیر حضور منشی رسائل لدی الورد دبیر حضور خضری که متوجه باو بود بطریق کنایه و اشاره باورسانید لیکن از آنجاییکه مجدالاسلام مطمئن بمبادی عالیه بود اهمیت بواقعه نداد نگارنده آمد بخانه خود در ساعت هشت از شب گذشته در بستر راحت خفته بودم که شنیدم درب حیاط را میکوبند پس از جواب واستفسار معلوم گردید از محل و مکان مجدالاسلام استفسار میکنند بعد از دقت و تأمل معلوم شد جمعی سواره و پیاده که متجاوز از صد نفر بودند اطراف خانه را گرفتند چون از پیش احتیاط خود را دیده بودم و هر شب درب خانه را از پشت قفل مینمودم که احدی نتواند در را باز کند باین جهت درب خانه با نهایت استحکام بود از آنها اصرار از من انکار که صدای نایب هادی خان را که ملقب بخیردربار بود شنیدم که گفت ما مجدالاسلام را میخواهیم اگر اینجاست بگوئید در جواب گفتم تا عصر باهم بودیم او رفت بخانه دبیر حضور من آمدم بخانه خود دیگر مرا اطلاعی نیست بالاخره خیردربار که شخص درویش مسلکی بود و در اینگونه موارد دستگیری از فقراء و مراعات مظلومین را مینمود به آدم مجدالاسلام گفت رفقای مجدالاسلام را بما نشان ده و بعد از آنکه کی توقف روانه شدند . صبح آنشب معلوم گردید مجدالاسلام را گرفتار و دستگیر نمودند چه بعد از آنکه در خانه فرصت شیرازی و خبیر الممالک و غیره ریختند و مجدالاسلام را ندیده اسباب و اموال مردم را بغارت بردند چنانچه

مرسوم آن زمان بود که نو کردیوان بهر خانه وارد میشدند اسباب خانه را بغارت میبردند عجب آنکه مأمورین درهر خانه که برای فحص از مجدالاسلام وارد شدند اسباب خانه را که قابل و ممکن الحمل بود با خود بردند جز خانه خود مجدالاسلام که جز نو کراورا گرفتند و اذیت کردند دیگر چیزی نبردند گویا بیچارگی اهل و عیال مجدالاسلام بر آنها مؤثر افتاد.

باری اول طلوع صبح صادق رد* مجدالاسلام را بخانه حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی رسانیده از پشت بام بخانه ریخته در حالت خواب مجدالاسلام را گرفتار نموده و آنچه از اسباب خانه حاجی عبدالحسین که ممکن بود بغارت رفت.

مجدالاسلام بنگارنده گفت مرا پیاده آوردند تا نزدیک قهوه خانه ای و آنجا برای حاضر کردن درشکه توقف کردند گفتم قدری آب بدهید کسی آب نداد درشکه حاضر شد مرا در درشکه نشانیده بخانه نیرالدوله حاکم طهران بردند از آنجا بخارج دروازه و در کهریزک دوفرسخی طهران رسانیده ساعت و کیف بغلی و قدری پول که با او بود از او گرفته قبل از گرفتاری مجدالاسلام میرزا حسن آقا مدیر شدیه را هم گرفتار نموده و بکهریزک برده بودند دیگر از مأخوذین میرزا آقا اصفهانی بود او را گرفته بخانه عین الدوله برده از آنجا بخانه نیرالدوله و از آنجا به کهریزک رسانیده و از قرار تقریر میرزا آقای اصفهانی هزار تومان اسکناس در بغل مشارالیه بوده آن را هم در خانه نیرالدوله از بغل او بیرون آوردند.

سه نفر از تجار بایته را نیز گرفتار نمودند یکی آقا محمد جواد اصفهانی و دیگری آقا میرزا علی خان اصفهانی و دیگری حاج حیدر نجف آبادی لکن بعد از مدتی از هریک صد و پنجاه تومان گرفته و آنها را رها کردند (در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله حاجی حیدر پولش را پس گرفت) بایته این سه نفر چون مشهور بود برای اتهام دیگران نیز بهانه و مستمسکی بود پس از گرفتاری حضرات آنها را تمهید بکلمات نمودند آقای طباطبائی بیغام داد برای عین الدوله که سبب گرفتاری مجدالاسلام چه بود مجدالاسلام از دوستان حضرت والا بود که راپورت و اخبارات مارا بشما میداده است عین الدوله در جواب گفت از قراریکه میگویند مجدالاسلام بای است لکن اعظام الممالک فر اشباشی عین الدوله محرمانه بیغام داد که گرفتاری مجدالاسلام برای نوشتجاتی بوده که بدست آمده والان حاضر است بعلاوه اعلیحضرت شاهنشاه مدتی است که دستخط فرموده اند که او را نفی بلد کنند.

در گرفتاری مجدالاسلام و سایرین اقوال مختلف است ولی آنچه که نگارنده تحقیق کرد و از هریک از آنها شنیده و دیده در این مقام ذکر میکنم.

سبب گرفتاری مجدالاسلام

مجدالاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد در روزنامه ادب خدمات بزرگ کرد روی مردم را بدوات باز نمود فصاحت اعمال درباریان را بگوش مردم رسانید اول مقاله که در روزنامه ادب بر ضد دوات استبدادیه نوشت مقاله ایست که در شماره صد و شصت در صفحه اول بعنوان مجلس مبعوثان مقاله

درج نمود نیز در همان روزنامه در صفحه سوم که واقعه ارامنه و مسلمانان قفقاز را مینویسد بعضی کنایات و تعریضات را درج نموده و نیز در شماره صد و شصت و چهار در صفحه پنجم در عنوان بقیه تدین مایه تمدن احتیاج مردم را به مجلس مبعوثان و قانون عدالت و مساوات را با الصراحة و لزوم سلطنت مشروطه را گوشزد مردم مینماید و نیز در کاریکاتورهایش خرابی ادارات دولتی و بیحسی مردم را بخوبی اظهار و نشان میدهد.

دیگر آنکه مجد الاسلام بدوستی عین الدوله متهم گردید و مردم را کمان این بود که مجد الاسلام را بورت ده و خفیه نویس عین الدوله است و برای رفع اتهام از خود در مجالس علناً از عین الدوله بد می گفت و کراراً بعین الدوله خبر دادند بد گفتن او را.

دیگر آنکه در واقعه چوب زدن ظفر السلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی مجد الاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین الدوله را مکدر نمود.

دیگر آنکه مجد الاسلام بستگی خود را بانجن مخفی در مجالس اظهار میداشت بحدیکه موجب خیال عین الدوله گردید و دستخطی از پادشاه صادر کرد که مجد الاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیر حضور بمجد الاسلام رسانید فلذا مجد الاسلام یک شال شیروانی و یک قلمدان تقدیم عین الدوله نمود و عکس او را در روزنامه ادب ترسیم و نقش نمود عریضه عرض کرد و هزار تومان پول خانه از عین الدوله استعفا کرد عین الدوله تقدیمی او را رد نمود و پنجاه تومان هم بر حسب توسط میرزا آقا اصفهانی باو داد اگر چه پول خانه را نداد اما دیگر در مقام تبعید و سیاست مجد الاسلام بر نیامد تا آنکه مجد الاسلام نقل مکان از خانه بخانه نمود یاره از کاغذهای باطله که در طاغیة خانه اش مانده بود بدست یکی از کرمانیها افتاد که در خانه اول او منزل گرفته بود چند کاغذ خطرناک در بین آنها بود بتوسط یکی از اهل کرمان به اعظام الممالک رسید که کاشف از خیالات مجد الاسلام بود.

دیگر آنکه عین الدوله خواست تریسی با آقایان بدهد این بیچارهها را مأخوذ داشت که دیگران عبرت بگیرند

علت دیگر علت مشترک بود که در بیان سبب گرفتاری مدیر رشديه خواهد آمد (مجد الاسلام را يك امر بزرگ کرده است در نزد عقلاء و آن این است که در زمان استبداد مجد الاسلام را بکلات فرستادند در زمان خرابی مجلس و بمباردمان مجد الاسلام طرف بغض و عداوت امیر بهادر گردید حتی آنکه خواستند او را چوب زده نفی بلد نمایند در زمان مشروطه هم مجد الاسلام را گرفتار و نفی بلد نمودند با آنکه دشمنانش بمجالست و مخالطت و مراودت با او افتخار مینمودند چنانکه در موقع خواهد آمد انشاء الله).

سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی

میرزا آقا اصفهانی از تجار اصفهان بود که چند سال در اسلامبول بعنوان تجارت زیست کرد در سفر آخر مظفر الدین شاه بفرنگستان بعنوان ملاقات دربارها به فرنگستان مسافرت نمود از معاشرت ب رجال دربار هم ضعف آنرا دانست و هم دید خلاف و نفاق آنرا فقط از بین آنها ناصر الملک را پسندید

ولیکن مقصود را در دوستی با عین الدوله یافت باین جهت عازم بمسافرت ایران گردید در سیزدهم ماه رجب ۱۳۲۳ وارد طهران شد و حرفهای تازه در مجالس میگفت و از وطن مدافعه مینمود و دوستی خود را با عین الدوله تکمیل مینمود تا اینکه عین الدوله دانست که یارۀ مقالات حبل المتین از قبیل مدافعه وطن و غیره از ترشحات قلم مشارالیه است فلذا از میرزا آقا خواش نمود که قانونی از برای دولت ایران بنویسد مشارالیه قانونی نوشت و در خیال بود که عین الدوله را وادار نماید باینکه دولت را مقننه نماید کتابچه قانون را داد بعین الدوله او هم داد بسمتاز الدوله که آنرا بخواند و اگر کسری دارد بآن ضمیمه نماید سمتاز الدوله پس از خواندن کتابچه بمیرزا آقا گفت خیلی تند رفتید این مرد بخیال خواهد افتاد و سوء ظن از تو حاصل خواهد نمود بهر جهت عین الدوله از کتابچه قانون سخت متوحش گردید نسخه اول آن کتابچه در نزد نگارنده موجود است و عمّا قریب خواهد آمد .

دیگر آنکه میرزا آقا در مجالس مردم را بیدار و آنان را بحقوق خود آگاه میکرد دیگر آنکه با علماء و آقا زاده ها مراد مینمود و آنانرا محرك بود .

دیگر آنکه تأسیس کتابخانه ملی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن کتابخانه میرزا آقا گردید آقا سید نصرالله که از سادات اخوی بود با نصرة السلطان و ملك المتكلمين و جمعی دیگر از دانشمندان را با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت کتابخانه ملی را دایر نمود این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن دوستان و تجدد خواهان بود چنانچه در موقع خواهد آمد . علت دیگر علت مشترک بود که در واقعه مدیر رشديه خواهد آمد (پس از خرابی مجلس الی کنون که وقت تنقید و طبع این تاریخ است یارۀ امور از میرزا آقا صادر شد که موجب سوء ظن ملت واقع شد و همه وقت يك عده جماعت با او طرف بودند که در موقع خواهد آمد) عجلاته که وقت رفتن اوست بطرف کلات مبغوض دولت و محبوب در نزد ملت است .

بیب گرفتاری مدیر رشديه

میرزا حسن آقا مدیر رشديه از اشخاص باحرارت و درست کار در زمان امین الدوله صدر اعظم ایران پس از آنکه مدتی در تبریز در تأسیس مدارس و مکاتب زحمات کشیده بطهران آمد و تأسیس مدرسه رشديه را نمود در واقع مؤسس مکاتب بوضع جدید این شخص است در اوایل ورودش مقدسین و بعضی از مردم او را مثل یکنفر کافر نجس العین میدانستند چه که الف و باء را تغییر داد فتحه را که تا آنوقت زیر میگفتند صدای بالا نام نهادند و آنرا که تا آنوقت پیش مینامیدند صدای وسط میگفت کسره را که تا آنوقت زیر میخواندند صدای پایین میخواند و همچنین خط همودی و خط افقی یاد اطفال داد و کذا در مکتب خانه ها که در سر گذرها و بازارها پسران و دختران باهم می نشستند چه ضرر داشت که باید در مدرسه بیایند دیگر آنکه چوب و فلک در مدرسه نیست اطفال خودسر بار می آیند شیخ سعدی

صد سال قبل گفته است :

استاد معلم که شود کم آزار خرسک بازند طفلان در بازار

فریاد مقدسین در مجالس بلند شد که آخر الزمان نزدیک شده است که جماعتی بایی و لامذهب میخوانند الف و باء ما را تغییر دهند قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب بآنها یاد بدهند دیگر آنکه اطفال را زبان خارجه تعلیم داده است که بآنها گفته است شمار لفظی و شمار خطی و این صورت را یاد اطفال داد ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ بجملاً رساله هم از بعض علماء تألیف شد در رد مدارس و تکفیر اولیاء مدارس لیکن پس ازدخول آقای طباطبائی و تأسیس مدرسه اسلام مردم کم کم دانستند که این مدارس عبارت از همان مکاتب است و این ارقام حساب است نه زبان خارجه و تغییری هم در الف و باء داده نشد همان الف و باء قدیم است منتها قدری مشکل تر از آن حاج میرزا حسن آقا هم دانست که این مردم قابل نیستند خورده خورده از حرارت افتاد و برای ترویج مقصود خود روزنامه ایجاد کرد موسوم بروزنامه مکتب خواست که در روزنامه مردم را بیدار کند و بترویج معارف بکوشد لیکن وزیر علوم و وزیر انطباعات از روزنامه او و سایر جراید جلوگیری کردند در این اثنا که متهم بود در نزد عین الدواہ که این شخص را اگر بحال خود گذارد علاوه بر اینکه الف و باء را تغییر خواهد داد و روزنامه نویس هم شده است گناه روزنامه نویسی کمتر از گناه مدرسه تأسیس کردن نیست و گاه گاهی هم بکتابخانه ملی می رود که اینهم گناهی است که عفو ندارد بعض اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع میکند خبر دادند بعین الدوله که میرزا حسن مدیر رشديه را دیدند که شبنامه منتشر مینموده است باز راپورت رسید که عصر سه شنبه ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۴ هجری در منزل مدیر رشديه آنجمنی تشکیل یافته است که اجزاء آن از این قرار است مجدد الاسلام کرمانی - ناظم الاسلام کرمانی - میرزا آقا اصفهانی و صدای مدیر رشديه بلند بود که چرا باید (سانسور) برای جراید قرار دهند چرا باید روزنامه علمی بنظر وزیر انطباعات برسد و نیز راپرتی دیگر رسید بعین الدوله که مدیر رشديه عصر چهارشنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۴ در خانه آقای طباطبائی مذکور داشته است که موجب خود را تقدیم دولت کردم و بعین الدوله گفتم موجب و حقوق بگیر از دولت بر سه قسم است اول نظام و مستخدمین در ادارات دولتی - دوم عجزه و فقراء - سوم مفت خورها . حقوق دو قسم اول را بدهید و ای قسم سوم را چند سالی ندهید و در عوض قرض دولت را بدهید و اس مالیه را هم اصلاح کنید و من اول موجب خود را تقدیم میکنم فرمان موجب را دادم بعین الدوله پس داد و گفت من متشکر شدم از انسانیت و شاه پرستی تو باو گفتم من این موجب را بتو ندادم که تو متشکر شوی و بمن رد کنی من تقدیم دولت کردم این رد خیانتی است بنوع عین الدوله فرمانرا قبول کرد پس از ده روز خبر شدم موجب مرا درباره سه نفر از بستگان خود برقرار کرده است این است که امر دولت اصلاح نخواهد شد تا اینگونه اشخاص جاهل بی علم در این مسندها باشند حال ماها این قسم خواهد بود راپرت این دو مجلس عین الدوله را ترسانید و سه نفری که در آن مجلس بودند که مجد الاسلام و میرزا آقا و مدیر رشديه است گرفتار شدند نگارنده را بواسطه بستگی با آقای طباطبائی متعرض نشدند این بود علل

گرفتاری این سه نفر ولی نگارنده عمأً قریب نوشتجات این سه نفر را که دست آورده ام درج در این تاریخ میدارم که حالات آنها را نیز کاشف خواهد بود.

صبح شنبه (۲۴) ربیع الثانی ۱۳۲۴ از جهت تبعید حضرات ترس و واژه افتاد در بین مردم احدی در خیال توسط واستغلاص آنها بر نیامد چند روز بعد از آن طلاب در خانه آقای طباطبائی اجتماع نموده ادیب‌المجاهدین کرمانی فریاد بر آورد که امروز مجدداً اسلام و میرزا آقا و مدیر رشیدی را گرفتند و تبعید کردند جواب شما آقایان را دادند که بای بودند فردا خودتائرا گرفته و تبعید میکنند و بهمین اسم و اتهام متهم خواهید شد اگر برای وقایع خودتان هم باشد ساکت نباشید لکن فریاد های ادیب‌المجاهدین (۱) مفید نیفتاد بلکه این هیاهوی ادیب‌المجاهدین بصورت يك گلوله شد که بعد ها او را مجروح و نزدیک بود مقتول نماید.

در همین ایام بیچاره صحافباشی عریضه بشاه عرض کرد و محبوس گردید که بجز آن از این قرار است :

صحافباشی پولی از ارباب جمشید گرفته و خانه عیالش را بعنوان دهن یا بیع شرط داد بارباب جمشید مدت منقضی شد ارباب جمشید در مقام تصرف خانه بر آمد صحافباشی عریضه حضور شاه عرض کرد که ارباب جمشید طلبی از من دارد و میخواهد خانه سی هزار تومانی عیال مرا در عوض چهارده هزار تومان ببرد مستدعی است که دستخط مبارک را صادر فرمایند که مهلتی بمن بدهد تا برور طلب او را بپردازم حکم جوابیه و دستخط این بود :

جناب اشرف اتابک اعظم - صحافباشی را زنجیر کنید تا طلب ارباب جمشید را بپردازد فلذا صحافباشی را گرفته حبس نمودند پس از توسط آقایان علماء او را از زندان خارج نموده در خانه شریف الدوله که رئیس محاکمات خارجه بود محترماً حبس نمودند گاه گاهی بنده نگارنده و جناب آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی دیدن او میرفتیم يك شب که آنجا بودیم مستحفظین و نوکرها مشغول کار های شخصی خودشان بودند باو گفتیم اگر میل دارید شما را فرار داده ببریم خانه آقای طباطبائی اجزاء انجمن مخفی هم همه گونه با شما همراهی دارند در جواب گفت من مال کسی را نخورده ام خانه سی هزار تومانی مرا میخواهند در مقابل دوازده هزار تومان ببرند دو هزار تومان دستی هم بمن میدهند بگذارید مردم این ظلمهارا ببینند بلکه بیدار شوند تا کنون کسی ندیده است که عارض و متظلم را حبس و زنجیر کنند فقها در تعریف مدعی مینویسند المدعی من لو ترك ترك یعنی مدعی کسی است که اگر ترك دعوی کند و اگذارده میشود من مدعی و عارض من حالا محبوس و زنجیری شده ام هر قدر از این ظلمها بیشتر شود ملت زودتر بیدار میشود قدر عین الدوله را بدانید که این فشارها را می آورد هر چه فشار بیشتر باشد ملت زودتر بخود خواهد آمد باری صحافباشی در خانه شریف الدوله ماند تا آنکه خانه خود را واگذار نمود و از ایران خارج شد.

(۱) شرح حالات ادیب‌المجاهدین بعد از این مشروحاً خواهد آمد انشاء الله.

روز دوشنبه نهم جمادی الاولی تلگراف مجدالاسلام از کلات آمد چند روز بعد هم کاغذهای آنها رسید که نگارنده بعضی از آن مکاتیب را که کاشف از حالات محبوسین است در این تاریخ خود درج مینماید که خوانندگان تاریخ وضع محبوسین و سلوک دولتیان را از این مکاتیب استنباط نمایند.

مکتوب مجدالاسلام بعنوان آقای طباطبائی

از کلات

محضر مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای آقامیرزا سید محمد روحانفداه - شرح حال این بنده شکسته بان بنحو اجمال آنکه بعد از آنکه بر حسب فرمایش شاهزاده نیرالدوله حاکم طهران جمعی فرارش اوباش بسرم ریختند و از رختخوابیم کشیدند و بمنزل ایشان بردند بدون سؤال و جواب و ملاقات درشکه حاضر با جمعی سواره کشیکخانه بکهریزک (۱) آوردند در آنجا جناب آقا میرزا آقا هم ملحق شد حاج میرزا حسن هم از صبح حاضر بود عصری از آنجا بختون آباد آوردند شب را ماندیم و صبح بطرف خراسان حرکت کردیم حالا صدماتیکه در بین راه وارد شده است لایق مذاکره نیست روز هشتم که شنبه غره جمادی الاولی باشد وارد خراسان شدیم سه روز در مشهد بودیم ترتیب پذیرائی جناب حاج آصف الدوله بمانند برای هنگام شرفیابی بعد از آن ما را بکلات آورده اند شرح آنچه در عرض راه دیده ایم مناسبت با این مختصر عرض نموده اند اجمالاً چهل منزل راه را در سیزده روز طی کردیم والله سیزده ساعت خواب نکردیم اما حالت حالیه طور نیست که بطور حتم میدانیم که اگر تا یکماه دیگر اینجا باشیم خواهیم مرد زیرا که هوای کلات بقدری گرم است که روزها مثل ماهی که از آب دور افتاده باشد از این طرف بآن طرف هلله کنان میرویم و دیوانه وار میرویم شبها هم بواسطه زراعت شالی آن قدر پشه دارد که امکان ندارد بشود خوابید اهالی اینجا تماماً بالای باههای بلند در وسط پشه بند میخوابند ولی ما که جائی غیر از محبس نداریم پشه بند هم نداریم بهلاوه قلعه کلات مارهای غریب دارد کمتر از روزیست یکی دوتا کشته نشود اغلب روزها تب و لرز هم بدیدن ما خواهد آمد اما دوا و غذا چه عرض کنیم بلی چیزی که هست حاکم اینجا شخص مسلمانی است والله اگر اوفی الجملة ملاحظه نمیکرد حالا دیگر هزار سربه مرده بودیم لباس ما همان لباسی است که از طهران داشتیم هر قدر که قابل نبوده و بغما نشده باقی است در کلات هم بکندر عکریاس پیدا نمیشود ما هم که یک دینار پول نداریم

(۱) کهریزک سزده ایست در دوقریسغی طهران و در آنجا کارخانه قندسازی را دایر کردند.

هم در طهران تلگراف کردیم و جزئی وجهی خواستیم جواب نداد با تمام این مطالب جگرم برای غربت اهل خانه کباب است زیرا که بنده در طهران کسی را ندارم که پرستار عیالم باشد يك زن علویة غریبه حامله در شهری مثل طهران با پنج نفر صغیر معلوم است چه خواهد گذرانید از تمام اطلاعات در اینجا محروم مانده‌ام یست در اینجا نیست تلگراف هست ولی ما پول نداریم که تلگراف نمائیم مجلاً خداوند قهار منتقم میداند که بر من بیگناه چه صدمات وارد آورد و دردماند بذات يك خداوند از هیئت آدمیت خارج شده‌ایم یکماه است حمام ندیده‌ایم و وور اگر حالات را شرح بدهم اسباب کسر قلب مبارکت میشود و چون میدانم حضرت حجة الاسلام فراموش فرموده‌اید و اگر بيشرفت داشته باشد در استخلاص بیگناه بیچاره آواره اقدام بلکه اهتمام خواهند فرمود لهذا استدعائی ندارم مگر آنکه گاه گاهی بفرستید در بنده منزل از مخدرة علویه و اطفالم دلجوئی نمائید و او را امیدوار کنید و سلامتی آنها را هم تلگرافاً به بنده اطلاع فرمائید که خیالم آسوده باشد وصیت‌نامه هم شروع کرده‌ام امید است اجل مهلت بدهد تمام نموده بحضور مبارک بفرستم شاید با سودگی بمیرم با دست بسته و قدم شکسته و تن تبار و هوای آتشبار و مراقبت مستحفظین بهتر از این نمیتوانم جسارت کنم خداوند سایه ات را بر اهالی مستدام فرماید و مقاصد قلبیه حضرتت را در اصلاح مملکت و ترفیة حال مسلمانان بر آورد (فدائیت مجد الاسلام)

مکتوب میرزا آقا اصفهانی به آقای طباطبائی

حضور مبارک امام المجاهدین حجة الاسلام والمسلمین ملجاء الفقراء والمساکین آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته - اُفوض امری الی الله - عرفاً باید هنگام حرکت خدا حافظی کرده باشم ولی چون حرکت بلا اراده بود موفق نشدم لذا این عریضه را در مقام شکر و عذر مینویسم اما عذر از عدم شرفیابی هنگام حرکت در کف شیر نر یا روباه ماده هر کدام را که تصور فرمائید .

ترتیب حرکت صبح شنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ اتابک (عین الدوله) احضارم فرمود بعد از احضار امر بملاقات نیر الدوله و آمدن وزیر دربار (امیر بهادر) با درشکه بکهریزک و از آنجا بطرف خراسان روز هشتم وارد خراسان و بعد از سه روز توقف عازم کلات و امروز نهم است که وارد کلات شده‌ایم در منزل حکمران کلات که محمد ابراهیم خان از خوانین

یازکی برادر جلیل الملك بیگلر بیگی خراسان مهمان هستم هوای کلات با مزاج ما سازی ندارد من که نمیدانم چرا آمده‌ام از مجد الاسلام هم هر چه سؤال میکنم میگوید نمیدانم .

بملازمان سلطان که رساند این دعا را

که بجرم عشق‌بازی ز چه میکشند ما را

اما شکر این است که بعضی از دوستان همچو تصور کرده بودند که این مرد از من دلخوشی دارد و من با او هم عقیده هستم ولی هر چه تصور میکنم جز آنکه دستور العملی از من خواست در ۲۴ شهر صفر فرستادم که اساس يك سلطنت مشروع قانونی بود از آن تاریخ بعد از من دل سرد شده بود بهمه حال گذشته است بهمین قدر گذشته از اینکه بقدر سی هزار تومان ضرر این حرکت را دارم از روز حرکت الی حال از وضع خانه و زندگی خودم هم اطلاع ندارم اگر بخوام از حضور مبارك خواهش کنم که بفکر محبوسین هم باشید لزوم مایلزم است همین قدر خیلی از خودتان محافظت فرمائید کم کم خبث فطرت و سریرت این مرد (عین الدوله) ظاهر میشود خداوند امورات را بر خیر و صلاح امت جریان دهد از شرح مفصل معذورم بهمین قدر خیلی در خصوص خانه مجد الاسلام باید سفارشی بحضور مبارك کنم که مقرر فرمائید ناظم الاسلام از این جهت آسوده‌اش کند توفیق بیشترت مقاصد شما را از خداوند خواهانم . (اقل اصفهانی)

مکتوب مجد الاسلام بنگارنده تاریخ بیداری

در کلاتم خم ابروی تو در یاد آمد حالتی رفت که افلاک بفریاد آمد
از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار کان تحمل که تو دیدی همه برباد آمد

شرح حال ما بسیار وقت انگیز و قصه پر غصه ما خیلی ملالت خیز است نماند صدمه که نخوردیم و باقی نیست از ما مگر يك جسم بسیار نحیف و قوایی خیلی ضعیف اجمالاً مسافرت از طهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم اما بیچه حالت یا بیچه جلالت سر و پای برهنه مسلوب العمامه و الرداء در این هوای گرم روزها از شدت گرما مثل ماهی که از آب بیرون افتاده باشد در اضطراب و شبها از شدت سرما مثل مرغ سرکنده در التهاب بودیم غذای ما نان خشک و دوای ما غلامان کشیک‌خانه در هیچ‌جا چایارخانه ما را اجازت خواب بلکه توقف و آرام ندادند و هر جا که رسیدیم فوراً اسب عوض کردند و ما را در قعر درشکه انداختند و بسرعت برق و باد تاختند تا

بمنزل دیگر آنقدر رنج دیدیم و بیخوابی کشیدیم که مکرراً از غلبه خواب از درشکه بزمین خوردیم و خیلی غریب است که در زیر چرخ درشکه خورد. نشدیم از طهران رئیس سوارها که سالار نصرت باشد سرهنگ نوشته بود ما را زنجیر کند و گنبد بیای ما بگذارد اما خوش فطرتی سرهنگ اجازه نداد و میدانست ما خود افتادگان مسکینیم و پای فرار نداریم.

سوارهای مستحفظ ما در گازی با سودگی میخواستند اما برای ماها ممکن نمیشد که نیم ساعت در زمین غیر متحرک بخوایم در چند محل مردم دهات میخواستند ما را مستخلص نمایند خودمان مانع شدیم و خود را بقضا و قدر سپردیم و گمان داشتیم در ورود بارض اقدس فرج ما قریب باشد و امیدوار بودیم که آصف الدوله یا آنهمه دیانت از ما کاملاً پذیرائی مینماید و ای بدبختانه چون بخلق امیدوار و از رحمت خداوند فراموش کردیم در خراسان از همه جا بر ما سخت تر و ناگوار گذشت و بقدری از مهمانداری آصف الدوله سختی کشیدیم که به خدمات بین راه راضی شدیم عمارتی را که برای پذیرائی ما معین کردند همان انبار دولتی یا محبس حکومتی بود که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل برگشته در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگانی مأیوس بودند سیمای آنها مثل خودمان از گرما و سرمای زندان ابد اشباخت بسیمای انسان نداشت از گرسنگی رنگ از روی آنها بریده بود و با این ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیار سنگین و گنبد های خیلی گران خسته و نالان بودند مستحفظین محبس هم گاهی توجهی بآنها میکردند و با آهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنج و گاهی هم با اسبابهای دیگر آنها را شکنجه میکردند سبحان الله چگونه میتوان تصور کرد فردی از افراد بنی آدم این طور سنگین دل و بی رحم باشد که با برادران وطنی خودش این طور سلوک کنند هنوز ناهای جانگداز محبوسین در گوش من صدا میکند و هر وقت متذکر میشوم مثل دیوانگان فریاد میزنم و بصر فک میرود خدا کواه است من از روزیکه این محبس را دیده ام از زندگانی خود سیر شدم کلات بهشت من شده است و مرک آرروی من است و حالا می فهمم چه لذتی داشته اند کسانی که در فرانسه برای تحصیل آزادی ملت و تبدیل اساس ظلم و استبداد به مشروطیت شدن دولت جان داده اند و بسردار رفته اند یا قطعه قطعه شده اند و معلوم میشود آنها هم نظیر همین اوضاع بسیار ناگوار را دیده اند و مرارت حبس و شکنجه را حشیده اند و دانسته اند با استقلال (۱) دولت ممکن نیست افراد بنی آدم روی آسایش به بینند و ساعتی فارغ بنشینند

(۱) گویا مراد از استقلال استبداد بوده است و یا این لفظ سهواً از قلم مجدداً اسلام بروی کاغذ آمده است

آخر برادر عزیزم فکر کن برای چه نصف شب بخانه من ریختند و بچه دلیل، اطفال مضیرونو گره‌های فقیرمرا آنقدر اذیت کردند و بکدام سند چندین خانه مرا شبانه قارت کردند و خواب و آسایش را بر جماعتی حرام نمودند فرضاً من مقصرو گناهکار بودم چرا جمعی را بآتش من سوزانیدند و در کدام محکمه عدلیه مرا محاکمه نمودند و از کدام قاضی بر لزوم تبعید من حکم صادر شد خوب بر فرض که بزعم آنها من گناهکار بوده‌ام آیا خانواده من چه گناهی داشته‌اند اجزاء ونو کر مرا چرا اذیت کردند اموال مرا چرا بردند عبا و عمامه و ساعت و وجه نقد و اسناد مرا چرا بردند بدوستان من چرا صدمه زدند از همه گذشته چرا مدت حبس ما را معین نکردند و بچه دلیل سوارهای مستحق ما را در بین راه این همه اذیت کردند و هزار هزار چرا چرا که ما حاصل همه این است که تا امنیت تأمه نباشد انسان نمیتواند اساس آسایش خود را فراهم کند و در دولت مستبدۀ ظالمه ممکن نیست برای احدی امنیت تأمه حاصل شود و همیشه مثل عین الدوله و نیر الدوله و آصف الدوله پیدا خواهد شد که برای يك ساعت راحت خیالی خودشان عمر چندین خانواده را گرفتار زحمت کنند پس باید فکری کرد که اساس را صحیح نمود من الان از صمیم قلب شکر میکنم که در راه تحصیل نعمت حریت گرفتار این همه زحمت و مبتلای، خسارت شدم و دشمنی با کسی ندارم و تعدی بعقوق احدی ننموده‌ام و در این محبس تنگ کلات با کمال نا امیدي بسر میبرم و هر روز انتظار حکم قتل خود را دارم از اهل و عیال و اداره خودم بهیچوجه خبر ندارم و این اوز کاغذیست که از محبس کلات بشما مینویسم ولی ابدأ راضی نیستم جناب عالی و سایر اعضاء انجمن فقط در فکر استخلاص من باشید و ابدأ نباید قوای خودتانرا در این امور جزئیه صرف نمایند بلکه صریحاً عرض میکنم کاری بکنید اساس را درست کنید اگر اساس درست شد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تاریک آزاد میشوند و این گونه محبسها موقوف میشود والا از اینکه مرا مرخص و رفقایم را مستخلص نمایند چه نتیجه عاید ملت و مملکت میشود بعلاوه من و رفقایم امروز بواسطه حسن فطرت و عالم اسلامیت آقای محمد ابراهیم خان حاکم کلات در نهایت خوبی میگذرانیم و چندان زحمتی نداریم و دو سال هم بهمین وضع میتوانیم عمر بگذرانیم برای کسان هم آنقدرها نقلی ندارد هر قسم باشد میگردد ولی حالا که دست زده‌ایم باید انجام بدهیم و ناکام نمائیم اگر در خاطر داشته باشید در مجلس آخر که در منزل ذوالریاستین مهمان بودیم یعنی روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴ که همان شب بنده گرفتار شده و در حضور تمام رفقای حاضر صریحاً گفتم برای

شخص من خطر است نزدیک و از شما ها ابدأ توقع حمایت ندارم اما استدعا دارم رشته مطلب را که سه چهار سال است دنبال کرده ایم از دست ندهید امروز هم همین کلمه را عرض میکنم و میگذرم شخص آقای آقا میرزا سید محمد را هم وقت درمدم نظر داشته باشید بلکه چند نفر از اجزاء انجمن را برای محافظت وجود او بگمارید چرا که تمام امیدواری آزادی طلبان بوجود اوست اگر خدای نخواست بر او صدمه وارد شود تمام رشته های ما چله خواهد شد .

در باب اهل خانه ماچندان فکر نکنید عیال من یکی از زن های مجرب روزگار است تا کنون چهارده سال است که در خانه من است و سه سال با هم نبوده ایم و سه مرتبه تبعید مرا دیده است و از این حرفها وحشت نخواهد کرد همین قدر کاری بکنید که از حیث مخارج بر آنها بد نگذرد و راه معاش آنها این است که آنچه کتاب و اسباب دارم تدریجاً بفروشند و مخارج کنند ولی تا جناب عالی شخصاً توجه نفرمائید فروش کتاب و اسباب انجام نخواهد گرفت و کتابهای بسیار خوب اعلی دارم اما تا اهل خبره فروشنده نباشد بقیمت مناسب فروخته نخواهد شد از کرمان هم پول برای آنها خواهد رسید و انشاء الله گرسنه نخواهند ماند خود علویه هم مقداری اسباب و آلات زنانه دارد اگر محتاج باشند بفروشند اگر بنده زنده ماندم نقلی ندارم ممکن است باز هم برایش بخرم و اگر مردم نورچشمی میرزا محمد را در مدرسه ببرید نگذارید فاسد شود . هر چند خیلی زحمت دادم و خسته شدم اما در آخر عریضه بازجسارت میکنم که از مسلك معهود خارج نشوید و مبادا بترسید که اگر ترسیدید تمام زحمات ما باطل خواهد شد رفقا سلام میرسانند راستی اینهم از خوشبختی من است که در این محبس تنهاییستم و دو نفر رفیق دارم مخصوصاً آقا میرزا آقا هم زبان دانشمندیست و نصف زحمت حبس ما را موانست و مجالست رفقا تخفیف میدهد . از اوضاع طهران ابدأ خبر ندارم استدعا میکنم همه هفته به آدرس ذیل بنویسید :

(خا کستر) توسط میرزا هدایت الله خان رئیس پست و گمرک در کلات نادری کی بود گنبد بفلانی برسد . از طرف من تمام اعضاء انجمن مقدس را سلام برسانید و بجهه بگوئید

(سر که نه اندر ره ملت بود بار گرانی است کشیدن بدوش)
کاری بکنید که این یکمشت ملت فلک زده را از جنگال ظلم عین الدوله نوعی مستخلص کنید والا نفی عین الدوله شخصی چندان فایده ندارد دیگری بجایش می نشیند بدتر و ظالم تر . (زیاده قربانت احمد کرمانی)

اینکه مکاتیب محبوسین را در این تاریخ درج میکنم برای این است که خواننده بداند با این همه ظلم وستم و خواری و ذلت که دیده اند چگونه میشود دشمن مشروطه و حریت باشند و حال آنکه اگر دولت ایران مشروطه نشده بود حضرات در کلات مرده بودند باری پس از آمدن محمدالاسلام بطهران که نگارنده تاریخ بیداری را بطریق اختصار در روزنامه کوکب درج و نشر میداد مکتوبی بنگارنده نوشت و خواهش نمود که ضمیمه تاریخ نمایم چون در کوکب درج شد لذا در این تاریخ ملحق شد و صورت آن از این قرار است :

خدمت ذی شرافت جناب آقای ناظم الاسلام دامت افاضاته عرض مینماید در شماره یازدهم از مال چهارم جریده شریفه (کوکب درجی) در ضمن تاریخ بیداری بمناسبت مقام شرح گرفتاری و مسافرت و حبس و تبعید این بنده بکلات مرقوم شده بود و مشتمل بر بعضی مطالب مهمه بود برای آنکه تاریخ جنابعالی ناقص نماند بعضی توضیحات را که جنابعالی از قلم انداخته اید یا مسبوق نبوده اید بعرض میرسانم و استدعا دارم در ضمن همان تاریخ مرقوم بفرمائید .

اولا - در خصوص دوستی بنده با عین الدوله اشاره فرموده اید که مبنی بر مصلحت بوده ولی تعیین آن مصلحت را نفرموده اید و حال آنکه خودتان خوب مستحضر هستید با عین الدوله ارتباط و آشنائی و مراد و نداشته ام و هرگز با او مکالمه و محاوره نکرده ام ولی با جناب دبیر حضور دوستی داشتم و گاهی خدمتشان میرسیدم و ایشانهم از حسن فطرت و کرم اخلاق در بعض مقاصد مساعدت داشتند چنانکه در موقع طرد و تبعید جناب آقا سید جمال و اختفاء ایشان در منزل جنابعالی بحکم و تصویب انجمن قرار شد بنده با ایشان ملاقات نموده و او را نزد عین الدوله شفیع نموده که چشم از اذیت جناب آقا سید جمال الدین ببوشند و در ملاقات اولی صریحاً گفتند این کار غیر ممکن است و شاه حکم فرموده اند که هر جا سید جمال الدین را به بینند با گلوله بزنند و حالت وحشت آقا سید جمال و کسان ایشانرا خودتان خوب مسبقید حق هم داشتند بنده بزحمت بسیار و التماس و اصرار بی شمار جناب دبیر حضور را راضی کردم که در مقام شفاعت بر آید و اوهم زحمتها کشید تا بالاخره نوشته امان برای حفظ جان آقا سید جمال صادر کرد به بنده داد ولی مشروط بر اینکه دیگر در منابر از آن چیزی عنوان نکنند بلکه تا چند روزی از اصل منبر نرود و از خانه بیرون نیاید و آن نوشته را شبانه بعد از ملاحظه انجمن در منزل جناب عالی بجناب آقا سید جمال ارائه کردم و قدری مایه تسلی ایشان شد .

اما مسئله اعانه فرستادن انجمن برای بنده بکلات البته وظیفه دوستان و معاهدین من همین بوده که جاناً و مالاً در مقام آسایش بنده اهتمام فرمایند بلی يك نفر جوانمرد هم در تمام این مملکت پیدا شده که هنوز اظهاری از فتوت او نکرده ام اما امروز میگویم که در تاریخ ثبت شود . روزیکه بنده را بکلات بردند هزار و چهارصد تومان وجه نقد در طهران در چند محل داشتم و قریب دوهزار تومان مطالبات و حساب در طهران و سایر ولایات داشتم اما وجه نقد ابداً نداشتم قدری اسکناس که کمتر از هشتاد تومان بود در بقل بنده بود و چند عدد اشرفی کهفته آنتیک در کیف بنده که آنها را بضمیمه باقی بردند و چون اهل بیت من غریب و بی اطلاع از معاملات بنده با هر کس بوده اند خیلی وحشت داشتم که مبادا از بی پولی بر آنها بدسخت بگذرد اما از سرفرمات آنها معلوم شد که بخوبی و خوشی گذرانیده اند بعد از مراجعت از کلات حضوراً تحقیق کردم و هر چه پول از کرمان و انجمن برای آنها فرستاده بودند مطابق ثبت شمرند از جمله گفتند که روز دوم حرکت شما شخصی آمد در خانه سؤال کرد که بخارج شما در ماه چقدر است ما گفتیم اگر قناعت کنیم ماهی سی تومان کفایت است آن شخص گفت از امروز تا هر وقت که مجدالاسلام بر گردد ماه بماء این وجه بشما میرسد خیالتان آسوده باشد و فوراً سی تومان داد و هکذا و ابداً از خودش معرفی نکرد چهار ماه بعد از این واقعه سعیدخان گماشته بنده بزحمات زیاد در مقام شناسائی او بر آمده و خیلی زحمت کشیده و فحص کرد تا بالاخره معلوم شد که آورنده پول گماشته حضرت مستطاب اجل آقای سردار اعظم میباشد که با مرایشان این وجه را ماه بماء بخانه ما میرساند و عجب تر آنکه بعد از اینکه بنده بطهران آمدم و چندین مرتبه خدمت ایشان رسیدم ابداً اظهاری فرمودند بلکه دو مرتبه هم بنده بکنایه اظهار داشتم غیر از تجاهل جوابی نشنیدم .

این عمل را جز برفتوت و کمال انسانیت حمل کنیم ابداً محل دیگر بنظر بنده نمیرسد و تاقیام قیامت از وجود این مرد محترم متشکرم و برای استحضار جناب عالی مینویسم که سردار اعظم صارم الدوله فرزند ارشد کبر حضرت علیه بانوی عظمی صاحب مقامات جلیله علمیه و اخلاقیه است و بنده در طایفه قاجاریه تا کنون کسی را باین فضل و اخلاق و مروت و فتوت ندیده ام و اگر اسم او را در تاریخ بیداری نوشته باشید بتاریخ خوانان ظلم کرده بودید تا اهل ایران بدانند عمل خیر هرگز کم نمیشود و هر وقت باشد نتیجه خواهد داد ایام افاضت مستدام باد (داعی مجد الاسلام)

نظیر این فتوت سردار اعظم از چند نفر دیگر تا کنون دیده شده است اول از صحاباشی دیده شد که در زمان اختفاء سید جمال در خانه نگارنده این شخص ملت دوست رفت در خانه آقا سید جمال و گفت تا مادامیکه آقا سید جمال ظاهر نشود و بخانه نیاید ماهی دوازده تومان را هر ماه می‌رسانم بشما و مبلغ دوازده تومان بخانه سید داد و سعی بود که دیگرانرا محرك شود که اعانت نمایند. دوم رشیدیك قفقازی که از اجزاء بانك استقراضی است اینمرد در زمان پنهان شدن نگارنده که در یوم بمباردمان مجلس بود بتوسط جناب آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی بیست تومان بنگارنده رسانید درحالتی که هیچ قسم دوستی و آشنائیت مابین نبود و شاید اگر زمان اختفاء طول کشیده بود در ماه دوم هم این مبلغ را می‌رسانید.

سوم آقا میرزا عبدالمطلب خلف مرحوم آقا شیخ صادق مجتهد یزدی بود که در زمان اختفاء مرحوم شاطر باشی ملك خود را فروخت و مخارج آن مرحوم را داد شاطر باشی از مشروطه خواهان واقعی بود که از ترس محمدعلی میرزا مخفی شده بود و در موقع خواهد آمد.

در این ایام مهدی گاو کش که مدعو بیوزباشی است بحکم عین الدوله گرفتار گردید باینکه برادرش نایب میدان ونو کر دیوان بود بواسطه بستگی او به آقای بهبهانی طرف سوء ظن عین الدوله واقع شد يك روز در یکی از قهوه خانه‌ها بد گفته بود بعین الدوله و راپورت کارهایش بعین الدوله داده شد عین الدوله دید که این شخص در محله سرپولك اقتداری دارد و جمعی اطراف او را دارند اگر وقتی بخواهد صدمه یکی از بستگان آقا وارد آورد این شخص قدرت جمع آوری هزار نفر از مشدیها و جوانان دارد لذا بی بهانه بود که شنید مهدی گاو کش علنا در حضور جمعی از مردم اعمال سیئه او را ذکر نموده باین جهت جمعی را مأمور نمود که او را دستگیر نمودند باین طور که در ساعت پنج از شب گذشته در حالتی که بیچاره در بستر راحت خوابیده بود از بالای بام ریختند بخانه او عیالش که حامله بود مانع گردید که نگذارد او را باین حال گرفتار و ببرند او را با چوب و قنداره بحدی زدند که طفل جنین او سقط شد و يك طفل چهار پنج ساله او را در حوض انداختند که همان شب زندگانی را وداع گفت و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن بیچاره را زخمی و تلف نمودند اموال و اسباب خانه او را بغارت بردند اگرچه در زمان استبداد بالاتر و بزرگتر از این ظلم بمردم می‌رسید خانه‌ها غارت کردند نفوس را کشتند اطفال را بآب و آتش انداختند ولی برای جبران اعمال خودشان اسمی رویش می‌گذارند مثلاً می‌گفتند فلان شخص بایی بوده خانه‌اش را باید غارت کرد مالش را حلال دانست زنش را مباح اطفالش را کشت و یا فلان کس مقصر و یاغی دولت است هستی او را بیاد فنا باید داد نام او و فامیلش را از صفحه عالم بر انداخت لیکن این وحشیکری عین الدوله خیلی مؤثر افتاد چه مهدی گاو کش را نمیشد بایی گفت و نه یاغی دولت و نه دزد و نه غیر آن بر فرض مهدی گاو کش دشمن گاو و مقصر حضرت والا لکن زن و طفل جنین و اطفال خوردسال بی گناه را تعصیری نبود باری صبح آنشب مهدی گاو کش را بردند حضور عین الدوله خوب و شلاق مفصلی باو زده و در انبار دولتی و محبس بزرگ او را انداختند که چندین وقت پاها و بدن او مجروح بود (این قدر در زندان و انبار دولتی

بر این بیچاره سخت گذشت که زمانی که محمد علی میرزا مخالفت با ملت را ظاهر کرد و آثار غلبه در او ظاهر شد مهدی گاو کش که آن زمان بواسطه مشروطه شدن دولت ایران آزاد بود از ترس گرفتاری و افتادن بزندان مجدداً بانهایت آزادی خود را مسموم نمود و يك مثقال ترياك خورد که دیگر علاج و برئی برایش نباشد و از زحمات و صدمات پادشاه ایران خلاصی یافت .

چون امر بر اهالی طهران سخت شد و شبها احدی جرئت نمیکرد از خانه خود خارج شود و ایام وفات حضرت صدیقۀ علیها السلام رسید مردم بنای ذکر مصیبت را گذاردند مجالس ذکر مصیبت بر پا گردید طرف صبح در خانه آقای بهبهانی و طرف عصر در خانه آقای طباطبائی مجلس روضه منعقد گردید عصر روز چهاردهم شهر جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ آقای طباطبائی بر حسب اصرار مردم تشریف بردند بالای منبر ازدحام و جمعیت مردم بعدی بود که مافوق آن متصور نبود و جمعی از حاضرین موعظه ایشانرا نوشتند از آن جمله لواء الدوله که از اعضاء انجمن مخفی است نوشت که نگارنده تحریر خود را مطابق با تحریر ایشان نموده پس از آنکه بنظر آقای طباطبائی رسانیده درج تاریخ پیداری نمودم و می هندی .

موعظه آقای طباطبائی در چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری

پس از حمد خدا و ثنای بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود *أعوذُ بالله من الشيطان الرجيم يا داودُ انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله* - یعنی ای داود بدرستی که گردانیدم تو را جانشین در روی زمین یعنی تدبیر امور عباد را در کف با کفایت تو نهادیم پس حکم کن میان مردمان بر راستی و درستی یعنی بروفق امر ما اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای آنانرا که اگر تابع نفس شوی و بخلاف حق حکم کنی پس گمراه سازد تو را هوای نفس و بگرداند تو را از راه خدا و طریق حق که آن جاده شریعت و قانون خدائی است .

خداوند حکم میفرماید بر آنکه مردم بطریق عدل رفتار نمایند انبیاء و اولیاء مردم را و داشتند بعدل با اینکه عدل و مساوات تکلیف اولیة انسانیت است و بقاء نوع منوط بعدل است و در قرآن و اخبار معصوم تأکید شده است بعدل ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعماً يعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً .

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمکم شان قوم علی الاتعدلو اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خیر بما تعملون .

امروز کفار و ملل اجانب طریق عدل را مسلوک داشته اند ما مسلمانان از طریق عدل منحرف شده ایم یا ظالم و ستمکاریم و یا معاون ظلمه میباشیم هشت ماه بلکه زیادتیر میباشد که بجز این یک کلمه عدل دیگر چیزی نگفته ایم در خلوت و جلوت در بالای منبر در مسجد و خانه واضح و آشکار صراحتاً و علناً این کلمه را گفتیم و از دولت تا کنون جز عدل چیزی نخواسته ایم حالا بعضی میگویند ما مشروطه طلب

و یا جمهوری طلب میباشیم بخدای عالمیان و باجداد طاهرینم قسم است که این حرفها را مردم بیا می‌بندند اگر گفتیم معدلت میخواهیم غرض این بوده که مجلسی تشکیل شود و مجلس و انجمنی داشته باشیم که در آن مجلس بداد مردم برسند و بدانند که این رعیت بیچاره چه قدر از دست ظلم حکام ستم میکشند و بچه اندازه نقوس و عرض رعیت از ظلم دیوانیان در سال تلف میشوند ما نگفتیم پادشاه نمیخواهیم ما نگفتیم دشمن پادشاه میباشیم مگر چه در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر تمام را از این پادشاه اظهار رضایت کردیم الحق والانصاف پادشاه رؤف و مهربان و رحم دل میباشد و اگر عدالتخانه برپا شود در عهد این پادشاه رؤف و رحم دل میباشد اگر اصلاحی شود در زمان این پادشاه مسلمان خواهد شد حالا مرض و ناخوشی و علت و بینحالی مانع باشد ربطی باو ندارد ولی آنچه داد کردیم و آنچه نوشتیم تمام را بعکس حالش کردند و گفتند مردم تورا نمیخواهند و غرضشان عزل شاه میباشد و حال آنکه بتمام انبیاء و اولیاء قسم است که ما بجز مجلسی که جمعی در آن باشند که بدر مردم و رعیت برسند کاری دیگر و غرضی نداریم قدری که سخت میگیریم میگویند مشروطه و جمهوری را میخواهند زمانیکه سکوت میکنیم میگویند آقایان زیر زانوئی گرفته‌اند که دیگر صدایشان بریده شده است یکدفعه میگویند بیست هزار تومان گرفته‌اند یکدفعه میگویند مقصودشان مدرسه خان مرویست آخر ای مردم فکر کنید مدرسه خان بر فرض که به متولی شرعی برگردد چه بدر ما میخورد (مدرسه خان مروی از مدارس معتبره طهرانست تولیت آن با جناب حاج شیخ مرتضی مجتهد آشتیانی بود بعد از واقعه مسجد شاه عین الدوله مدرسه را واگذار بپیرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران نمود) اگر زیر زانوئی میخواستیم تا بحال صد مرتبه کار گذشته بود بخدا قسم است که اینمطالب و شایعات دروغ است مدرسه را میخواهیم چکنیم قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود مردم بخارجه پناه نبرند مملکت خراب نشود از بسکه حکام ظلم و ستم بمردم میکنند میترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند یکسال است اهل فارس متظلم‌اند چندین تلگراف کرده‌اند جواب ندادند حال یکماه است دکا کین را بسته‌اند در اینخصوص کراراً عریضه بشاه نوشتیم جوابش را اتابک نوشته و شاه هم دستخط کرده بود که املاک مال دولت امنست و بشماع السلطنه مرحمت کردیم رعیت حق گفتگو ندارد و بعلاء الدوله که حاکم فارس شده است حکم کردیم که رسیدگی نماید اعظام الممالک که جواب را آورد باو گفتیم شاه خالصه فارس را داده است بشماع السلطنه نه املاک مردم را شماع السلطنه هر ملک خوبی را در فارس تصرف کرده است صاحب ملک عارض شده که این ملک است نه خالصه مطالبه سند کرده‌اند از متصرف اگر صاحب ملک قباله نداشته است که ملک او را بیبها نه خالصه تصرف کرده‌اند و اگر اظهار قباله و حکم شرعی کرده است اسناد او را گرفته و یاره کرده‌اند هر کس هم از طرف دولت برود بفارس ملاحظه بپادشاه را میکند گفتیم صحیح و مناسب این است که خود درباریان رسیدگی نمایند و در دفتر و کتابچه خالصه جات رجوع نمایند و صحیح نیست که اینگونه به اهالی فارس رفتار شود و اگر رعایای فارس مأیوس شوند خوش آیند نخواهد بود جواب دادند شاه دستخط فرموده که املاک را دادیم بشماع السلطنه و

باید بر طبق دستخط عمل شود گفتیم همین دستخط را در جواب اهالی فارس مخابره میکنم گفت مخابره کنید باز سه مرتبه پیغام دادم که اگر این دستخط باهل فارس برسد نتیجه خوشی نخواهد داشت جواب دادند که جواب همین است که گفتیم ماهم تلگراف کردیم همینکه اهالی فارس دیدند که اینگونه جواب آنها را دادند بقونسولخانه انگلیس پناهنده شدند آنچه نباید بشود شد حالا فارس هم از دست مارت نه تنها فارس خواهد رفت بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته است اگر این مطالب را بطوریکه مامیگوئیم بشاه بگویند و برسانند گمان ندارم که کارها این شکل بشود از قراریکه یکی از اهل دربخانه نقل کرد و میگفت آنچه شماها میگوئید بشاه نمیرسانند و اگر هم بعضی اوقات بمرض شاه برسانند میگویند که اینها شاه را نمیخواهند اینها جمهوری طلب میباشند والله بخدا و به اجداد طاهرینم و بصد ویست و چهار هزار پیغمبر قسم است که مقصود ما يك كلمه عدل است مگر در مملکتی که پادشاه هست نباید مجلس عدلی بوده باشد این یکمشت مردم بیچاره ایران بکه عرض و داد کنند شماها نمیدانید که در ولایتها این حکام چه ظلمها میکنند رعیت بیچاره ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند که مالیات دیوان را بپردازند نه رعیتی باقی مانده و نه در خزانه پادشاه چیزی موجود است پادشاه بواسطه خزانه پادشاه خواهد بود و خزانه معمور نمیشود مگر بواسطه آبادی مملکت و مملکت آباد نمیشود مگر بواسطه عدل . حکایت قوچان را مگر نشنیده اید که پارسال زراعت بعمل نیامد و میبایست هر یک نفر مسلمان قوچانی سه ری گندم مالیات بدهد (سه ری گندم دوازده من گندم است بوزن تبریز که هر یکمن تبریز ششصد و چهل مثقال است و هر مثقالی بوزن بیست و چهار نخود است) چون نداشتند و کسی هم بداد آنها نرسید حاکم آنجا سبصد نفر دختر مسلمانرا در عوض گندم مالیات گرفته هر دختری به ازا « دوازده من گندم محسوب و بتر کمان فروخت گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از مادرهایشان جدا میکردند زیرا که بیچارهها راضی بتفرقه نبودند .

حالا انصاف دهید ظلم از این بیشتر تصور میشود همه جا خراب است از طهران بگذرید هر چه باشد پایتخت است بملاحظه ماهم باشد چندان متعرض نمیشوند در سایر ولایات نه رعیتی مانده و نه مالی مانده چیزی نگذرد که تماماً خودشانرا از دست این ظلمها بروس و انگلیس خواهند بست خداوند خودش رحم کند هر چه ما داد میکنیم بخرج نمیرود و مردم نمی فهمند که غرض ما غرض شخصی نیست والله بخدا و انبیاء و اولیاء قسم است اگر مجلسی باشد هم بجهت دولت خوبست وهم برای ملت و رعیت اما کو کسی که بفهمد اگر هم هزار مرتبه در بالای منبر بگوئیم و فریاد کنیم که نخواهند فهمید ای مردم بدانید و بفهمید همه شماها مکلفید برقع ظلم در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهل مصر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شکایت از عمال عثمان کردند حضرت فرمود عده مظلومین زیادتر است یا عده ظالمین عرض کردند عده مظلومین زیادتر است فرمودند پس سبب ظلم خودتان میباشید عارضین مقصود را درك کرده جمع شدند و عثمانرا ازین برداشته عمال عثمانرا از کار انداختند و ریشه ظلم را کشیدند اینك بشما اعلام میدهم امروزهم باعث ظلم یک نفر شده است که اتابك باشد او را علاج کنید شاه رؤف و مهربان و مریض است راضی بظلم و تعدی نیست خبر از مملکت ندارد . آه چه کنیم که همین

مقصود و حرفهای مرا نمی فهمید و عمل نمیکنید گوش به وعظه و نصیحت نمیدیدید گو کسبکه بفهمد حکایت ما و شما حکایت آن واعظ است که در بالای منبر موعظه میکرد و دریای منبرش یکی از همه بیشتر گریه میکرد و بسر و سینه میزد و اعظ ب مردم گفت خوب است همه شما مثل این مرد چیز بفهمید و متعظ و متأثر شوید به بینید این مرد چه گونه گریه میکند و چه طور موعظه ویند در او اثر کرد پس معلوم میشود که این مرد پیر چیز فهم و عاقل و با شعور است آن مرد گفت والله من هیچ نمی فهمم که آقای واعظ چه میفرمایند مردم گفتند پس برای چه گریه میکنی و بسر و سینه میزنی گفت از فراق از جدائی از جدائی مردم گفتند خوب است واضح تر بگوئی و سبب فراق و گریه و زاری خود را بما نقل کنی گفت سبب گریه من این است وقتی که آقای واعظ حرف میزند ریشش تکان میخورد و من بیاد بزی که داشتم میافتم که آنهم ریشی داشت مانند ریش آقای واعظ و تکان میخورد و می لرزید مانند ریش آقا. حالا شما هم دریای این منبر که موعظه مرا ظاهرأ استماع مینمائید هر کدامی بخیال کارهای شخصی خودتان میافتید بلی بعضی در این مجلس میباشند که می فهمند من چه میگویم ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست و کاری از دست آنها بر نیاید و نمیتوانند کاری صورت بدهند آنها هم که کار و باری دارند متصل در خیال جمع مال و اندوخته میباشند و هیچ نمیدانند و فکر نمیکنند که اگر عدل و معدلت باشد برای آنها بهتر است سابقاً مردم میگفتند ما میخواهیم کاری صورت بدهیم آقایان علماء مانع میشوند و نمیگذارند ای مردم حال چه شده است که هر چه ما داد میزنیم کسی نمیشنود نه غیرت در شما مانده و نه تعصب همین ظلمهاست که روز بروز زیادتر میشود و حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند معلومست آنوقت هر جازن خوشگل به بیند میبرد و هر جا مال و ملک خوبی دید تصرف میکند من که چیزی ندارم که بجهت خودم دفع ظلم را طالب باشم و اگر هم داشته باشم میتوانم مال خودم را حفظ کنم تمام این داد و فریادها بجهت شماست شما نمیدانید که معنی سلطنت چیست شما نمیدانید معنی عدل چیست از تاریخ ربطی ندارید از علوم جدید اطلاعی ندارید يك وقتی مردم علوم قدیم را تحصیل میکردند و در صدد علوم جدید نبودند حال میگویم که علوم جدید هم دانستنش لازم است هر وقت اقتضائی دارد شما باید علم حقوق بین المللی را هم بدانید بلکه علوم ریاضی بلکه زبان خارجه را تا يك اندازه باید بدانید چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و نماینده بطرف زایون رفت و از ایران نرفت چرا باید در يك ایران یکنفر از علماء زبان خارجه را نداند شما اگر از علوم جدیده ربطی داشتید اگر از تاریخ و علم حقوق اطلاعی داشتید اگر عالم بودید آنوقت معنی سلطنت را میدانستید در بین حیوانات انسان مدنی بالطبع است انسان محتاج بتمدن است زیرا که خداوند عالم هر حیوانی را که خلق کرده است اسباب معاش آنرا هم با خود آن خلق کرده است مثلاً شیر محتاج است بچنگال که بدرد و به دندان که بخورد و پیوست محکمی که از سرما و گرما محفوظ باشد هر سه را هم با خود دارد و کذا سایر حیوانات لکن انسان در امور معاش چنین نیست محتاج به امور متعدده و اسباب و آلات زیاد است آب و آتش و نان و لباس و دوا و غذا و مسکن و صهارت و خیلی چیزها را لازم دارد یکنفر نمیتواند همه را مهیا و آماده نماید مثلاً در امر غذا نان میخواهد نان از گندم بعمل می آید گندم از زراعت حاصل میشود زراعت

آب و آهن و آتش و خیلی چیزهای دیگر، خیاط لازم است که لباس بسوزد، آهنگر لازم است که اسباب
 زراعت را درست نماید، بافنده لازم است که نخ لباس را بیافد، زارع لازم است که پنبه را زراعت
 کند، نجار لازم است، خباز لازم است و و و . . . یکنفر نمیتواند همه اسباب و ادوات و لوازم را
 مهیا نماید پس باید جماعتی تشکیل شود برای انتظام امر يك نفر و این جماعت بواسطه دوقوه شهوتیه
 و فضیله که دارند یا هم مزاحمت خواهند کرد زیرا که شهوت جنب ملایم است و غضب دفع منافق هر
 شخصی بواسطه قوه شهوتیه طالب است ملایم را و هر کس مخالف او شود در مقام دفع او خواهد برآمد
 و كذلك رفیقش پس معلوم شد که انسان محتاج است بتمدن و اجتماع بانواع خود و این است معنی
 الأُسانُ مُدنیُّ بِالطَّبَعِ .

عقلا و دانشمندان یکنفر را مشخص و معین و انتخاب نمودند برای حفظ نوع خود و گفتند ما
 مال و جان میدهیم که تو ما را حفظ کنی از اینکه یکدیگر ظلم و ستم و اجحاف و تعدی نمائیم ما مال
 یعنی مالیات و جان یعنی سرباز میدهیم و توبقوه جان و مال ما حافظ و نگاهبان ما باش این شخص را پادشاه
 گویند پس پادشاه یعنی کسیکه از جانب ملت منصوب شود و مالیات و سرباز بگیرد برای حفظ رعیت از
 ظلم کردن یکدیگر این پادشاه مادامیکه حفظ کند رعیت را و ناظر بحال رعیت باشد رعیت باید مال
 و جان بدهد اما اگر پادشاه بیحال و شهوت پرست و خود فرض باشد رعیت باید مال و جان باو ندهد و
 مال و جان را بکسی دیگر بدهد که حافظ رعیت باشد زیرا که مالیات باید بخارج قشون برسد تا آنکه
 قشون در حراست و حفظ آنها مستغنی باشد پس سلطان یعنی کسیکه داد مظلوم را از ظالم بگیرد
 نه اینکه هر کار دلش بخواهد بکند و مردم را عیب و امان خود داند پس علوم جدیدی لازم است که همه کس
 آنرا تحصیل کند تا معنی سلطنت را بدانند.

یا باجان پادشاه هم مثل ما یکنفر است نه اینکه بقول بعضی مالک الرقاب و آنچه بخواهد بکند
 مگر در اروپا پادشاه نیست کسی این کارها که در این مملکت اتفاق میافتد آنجا باشد روز بروز کارشان بهتر
 و مملکتشان آباد تر هر چه خرابی و ظلم هست در سر این يك مشت ایرانی بیچاره است و اینهم بواسطه
 این است که نمیدانیم معنی سلطنت را تمام انبیا برای عدل و داد آمدند این همه شورش در خارجه برای
 عدل است و ما هر چه داد و فریاد میکنیم بخرج مردم نمیرود و تمام را مشته کاری میکنند که آقایان ریاست
 میخواهند ریاست نمیخواهیم جمهوری طلب نیستیم باین زودی مشروطه نمیخواهیم یعنی مردم ایران
 هنوز بآن درجه نرسیده اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمیباشند زیرا که مشروطیت در وقتی است
 که افراد ملت عالم باشند، ما میگوئیم این همه ظلم و ستم بر رعیت چرا میکنید آخر اگر این رعیت
 نباشد توهیج نداری مثل اینکه رعیت فراری شده خزانة تهی گردیده چیزی ندارد حتی لجنش هم تمام
 شده این همه قرض با زهم سعی در قرض، طولی نمیکشد که این کارها رعیت و مملکت را بخارجه خواهد
 داد یعنی داده و میدهد مطالب و مقاصد ماها این است والا بمن تنها چه میشود چه کارم خواهند کرد
 بر فرض گفتند از اینجا بروید یا اینکه آمدند مرا کشتند باز اولادهایم میانند و این حرفها را خواهند
 گفت بقول آقاسید قاسم مرحوم که گفت ای مردم میگویند آقاسید حسن مرحوم شده این اقا سید حسن

آن آقا سید حسن و اولاد های آقا سید حسن را نشان میداد فرض میکنم مرا کشتند اولادم بجای خواهد ماند سایرین را کشتند اولاد هایشان باقی خواهند ماند آنها مقاصد ما را اجراء خواهند داشت باجدادم قسم است تا زنده ام دست بردار نیستم و قتیکه من نباشم سایرین هستند منکه باید بمیرم حال کشته شوم بهتر است جدم را کشتند اسم مبارکش شرق و غرب عالم را گرفت يك روز و یکشب تشنه ماند دین اسلام را آبیاری و زنده داشت منم اگر کشته شوم اسمم تا دامت قیامت باقی خواهد ماند خون من عدالت را استوار خواهد نمود و ظلم ظالمین را دافع و مانع خواهد گردید گفتم بعضی نمی فهمند که من چه میگویم و بعضی که میدانند قوه حرکت را ندارند و بعضی هم که در این مجلس هستند نمیدانم چه اسم دارند راپورت ده یا خفیه نویس . مرد که اگر مینویسی درست بنویس صدق و راست راپورت بده آنچه من میگویم بنویس نه اینکه هرچه دلت میخواهد بنویسی . این مسئله راپورت نویسی تازگی ندارد سابق هم بوده ولی نه این شکل این قرار را سلاطین و وزراء عادل با کفایت گذاشته اند چون دست مردم بشاه نمیرسد یا راهش دور بوده و یا آنکه قوه نداشته بیاید دریای تغت و عرض خود را بکند و یا آنکه مدعیان آنها نمیگذارند و مانع بودند این قرار را گذاشتند که در هر شهری يك یا دو نفر خفیه نویس داشته باشند تا از وضع مردم با اطلاع باشند و بواسطه راپورت ده و خفیه نویس بشاه برسانند که در آن مملکت چه رخ داده و چه شده و چه کرده اند ظالم کی و مظلوم کدام است حالا کارها بعکس شده است صد هزار دروغ و راست از خودشان جعل کرده اسمش را راپورت نویسی میگذارند آخرای احمق آنچه میشنوی بنویس بقول یکی کسی راپورت صحیحی داده بود برده بود پیش یکی از وزراء آن وزیر بعد از خواندن گفته بود اینجا که چیزی نبود یعنی خبر دروغی باید نوشته باشی والا اگر مقاصد و مذاکرات ما را بشاه برسانند این همه طول و تفصیل نخواهد کشید غرض این است که اگر بخواهند مملکت داشته باشند باید رعیت داری کنند نه اینکه این قدر ظلم و ستم کنند که مملکت از دستشان برود .

آقا سید احمد پسر عمو وقتی که در عتبات بود نقل کرد از امیر نظام اتابک مرحوم که خدایش رحمت کند حیف آن اسم و لقب که بدیگران داده اند اینها کفش پای او حساب نمیشوند باری سید عموزاده در سامره منزلش در بنده منزل بود تعریف میکرد که یکی از آقا زاده های تبریز در خیال مسافرت بوطن خویش بود پول برای مخارج سفر نداشت آمد نزد من پول معتد به از من قرض کرد و رفت بعد از مدتی که دیدم پول را نفرستاد رفتم تبریز آنچه کردم پول وصول نشد بمساحه و محاطله میکردانید آخرش بانکار کشید خداوند چه بکنم یکی درد دل خود را اظهار نمایم با امام چه که نمیشود طرف شد عدلیه و محکمه و حاکمی که به او اظهار و تظلم کنم نیست دوستی داشتم رفتم نزد او و مطلب را باو گفتم از او استمداد خواستم گفت میروی در فلان مکان و سه سه تبه به آواز بلند میگوئی ای امیر کبیر ای اتابک اعظم بفریاد من برس من گفتم این امریست محال امیر کبیر در طهران من در تبریز دست من کوتاه و خرما بر نخیل و آنکھی طرف شدن من غریب با کسیکه امروز رئیس این شهر است خارج از عقل است دوست من گفت من آنچه شرط بلاغ است با نومیگویم جز این راه راهی برای وصول طلب

خود نداری لاعلاج و ناچار روزی بآن محل رفته دیدم تلی در آنجا واقع است و شخص آجیل فروشی طبق آجیل خود را آنجا گذارده و خود محض رفع خستگی آنجا خوابیده است چون او را در خواب پنداشته سه مرتبه با او از بلند گفتم ای امیر کبیر ای اتابک اعظم بفریاد من برس و طلب مرا از این آقا... وصول کن اسم آقای مدیون را هم بر دم بعد دیدم اشخاصیکه برای گردش و بیکاری گردش میکنند دوسه نفری آنجا جمع شدند محض اینکه کسی بر حال من مطلع نشود و نگویید این سید دیوانه است برخواسته بمنزل خویش مراجعت نمودم بعد از مدتی یعنی بقدری که چای تبریز برود بطهران و مراجعت کند یکروز آقا فرستاد عقب من رفتم نزد او بالتماس و اصرار گفت نصف پول تو را نقد میدهم و نصف دیگر را ششماه دیگر میدهم گفتم من حرفی ندارم ولی نمیتوانم ششماه در تبریز بمانم باید بروم طهران گفت حواله تاجر میدهم بفرجه ششماه که در طهران بپردازند قبول کرده نصف پول را نقد و نصف دیگر را حواله طهران گرفته بطرف طهران حرکت کردم روزی در کوچه از کوچه های طهران گردش میکردم کو کبه امیر نمودار شد محض تماشای امیر گوشه ایستاده امیر اتابک رسید سلامی کردم جواب شنیدم فرمود آقا سید احمد شما میباشید عرض کردم بلی فرمود چرا راضی شدی که نصف پول را ششماه دیگر بگیری میبایست تمام را نقد بگیری گفتم من از این پول مأیوس بودم فرمود بعد از آنکه مرا بفریادرسی طلب کردی و صدای زدی البته بفریادت میرسیدم دیگر یأس و حرمان چه بوده خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر و دعا گوئی نمودم فرمود تعجب و تشکری ندارد تکلیف من دادرسی و رسیدگی بعراض و اعانت مظلومین است من بتکلیف خود عمل نمودم بر کسی متنی ندارم.

باری حال و تفصیل خود را بیکی از دوستان خویش که اسمش میر هاشم آقا بود گفتم جواب داد که در آنوقتی که فریاد کردی ای امیر بفریاد من برس و مقصود خود را گفتی کسی آنجا بود یا نه گفتم یک نفر طبق دار آجیل فروش بود در آنجا خوابیده بود گفت همان شخص آجیل فروش خفیه نویس و راپورت نویس امیر بوده و حال بیچارگی تو را اطلاع داده است بامیر این است معنی راپورت نویسی آخرای مردم احق اگر کاری میکنند اقلاً اینگونه راپورت نویسی کنید نه اینکه صد هزار دروغ بهم بسته مردم را بهم اندازید بکنید تا به بینیم آخر چه خواهد شد ما که تا جان داریم دست بردار نیستیم ای مسلمانان اینهمه کار است آن از کارهای حکومتها و اینهم کارهای بی معنی که شبها پیش گرفته اند تا چه اندازه ظلم مگر ما یاغی هستیم مگر ما فاشون و لشکری داریم که شما این قسم رفتار میکنید من نمیکویم فلان لوطی را تنبیه نکنید من نمیکویم نظام ندهید آخر سیاست و نظم حدی دارد مثلاً مهدی گاو کش را گرفته اید که هرزگی کرده است بد به اتابک گفته است دیگر بچه شیرخوارهاش چه کرده است که او را از بغل مادرش بگیرند و در آب حوض اندازند و او را غرق کنند، زنش چه تقصیر کرده بود که بازخم شمشیر او را مجروح کرده اند، جوان شانزده ساله او را چرا بضر بته تفنگ کشند عجب است که مردی میرود پی طیب که بچه اش خناق گرفته بلکه او را معالجه کند در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگاه میدارند صبح که بر میگردد که پسرش مرده است زن حامله است میروند پی (ماما) و قابله او را میگیرند صبح که بر میگردد زن و طفل هر دو مرده اند کدام یک از کارها را بگویم اگر بدانید در این شبها چه ظلمها

که میشود مردم که یاغی دولت نمیباشند يك كلمه عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد .
 باری ای مردم بیدار شوید درد خود را بدانید دواي درد را پیدا کنید و زود در مقام معالجه بر آید.
 هر دردی يك دواي دارد انسان وقتیکه سرش درد بگیرد همان سرش درد دارد دواي آنرا استعمال
 میکند دست و پایش درد کند دوايش را که استعمال کرد دست و پایش خوب و مرض او رفع میشود
 دلش درد کند سایر اعضایش دیگر درد ندارد اما ظلم دردی است که تمام اعضاء را بدرد میآورد
 عالجه داءکم بالدواء معالجه داء را بدوا کنید داء بمعنی درد است دوا چیزیست که رفع درد را کند
 بعضی میگویند داء ظلمست و دوايش عدل است چون عدل ریشه کن ظلم است فلذا دوايش عدالت است
 بعضی گویند داء شرك است (ان الشرك لظلم عظیم) و دوايش توحید است بعضی میگویند داء
 استبداد است و دوايش شور و مشاورت است معنی استبداد این است که چیزی را که شهوت و نفس اماره
 میخواهد او را بکند .

انسان که خالی از شهوت نیست همین استبداد است که وقتی زن خوش صورت می بیند دلش
 میخواهد حاکم هم که هست مانعی ندارد یا ملك خوبی می بیند میخواهد استبداد خدا عدل و انصاف
 است همین استبداد بود که جدهام زهرا را سیلی زدند برای مطالبه حقوقش بود که استبداد بازویش
 را بتازیانه سیاه کرد استبداد طفلش را سقط نمود آه همین استبداد بود که حضرت سیدالشهداء را
 شهید کرد چه آنحضرت فرمود ای مردم بنشینید مجلس کنید با هم شور و مشاورت نمائید به بینید صلاح
 است که مرا بقتل آورید الی آخر .

یس از ذکر مصیبت فرمود امروز پادشاه حقیقی و بزرگ ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد
 و ما نوکر آن حضرت میباشیم و از احدی ترس و واهمه نداریم و در راه عدالت کشته شویم و از آنحضرت
 کمک میخواهیم و مدد میطلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم اگر چه يك سال یا ده سال طول بکشد ما
 عدل و التخنه میخواهیم ما اجرای قانون اسلام را میخواهیم ما مجلسی میخواهیم که در آن مجلس شاه
 و گدا در حدود قانونی مساوی باشند ما نمیگوئیم مشروطه و جمهوری ما میگوئیم مجلس مشروطه و التخنه
 تمام شد موعظه آقای طباطبائی پس از موعظه آقای طباطبائی شور غریبی در مردم احداث شد در بارها
 بخيال افتادند که تفرقه اندازند بین آقایان علماء فلذا مجلسی عين الدوله (صدر اعظم) در پارك خود تشکیل
 داد که ذیلاً نگاشته میشود .

شورای سري عين الدوله

عين الدوله اتابك معظم صدر اعظم چون شنید آقای طباطبائی در بالای منبر مقصود خود را بلفظ
 مشروطیت ادا کرد جمهوریت را لباس مشروطیت و مشروعیت پوشانید و اگر تسامح کند آقایان مسند
 را از وجودش خالی مینمایند فلذا مجلس شورائی در خانه خودش منعقد نمود پس از تشکیل مجلس و جمع
 وزراء و دوستانش شروع به مذاکرات نمودند نتیجه آن مجلس و خلاصه آراء آن شد که نفاق و تفرقه اندازند
 بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی یعنی کاری گذر که آقای طباطبائی را از این مقصود مقدس منصرف

نمایند و پس از انصراف ایشان آقای بهبهانی را با سانی میتوان علاج نمود حالا چگونه میتوان آقای طباطبائی را از این مقصود منصرف نمود زیرا که پولکی و رشوه‌ای نیست که پول سد طریق ایشان شود و جاهل نیست که بگویند عدالت خلاف اسلامیت است طالب ریاست هم نیست که بگویند مشروطه خلاف نفوذ و مانع ریاست و مضر بعسند است پس چه کنند و چه گویند باید یکنفر از اشخاص بی غرض که در نزد جنابش محل وثوق و اطمینان است بطریق برهان و دلیل مبرهن و محقق دارد که امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست مشروطیت امری است مرغوب و مستحسن و منظور نظر تمام عقلاء و دانشمندان اما امروز صلاح در استبداد است چه استبداد استقلال را حافظ است و مشروطیت زوال را موجب و لکن این خیال را بصورت برهان آوردن در نزد شخص حجة الاسلام امریست مشکل و محال فعلمهذات ناصر الملك که در بین وزراء بسادگی و صلاح و علم و وطنخواهی موصوف است و محل وثوق آقای طباطبائی است لایحه در اینخصوص با آقای طباطبائی مرقوم دارد و بعضی از واعظین و ناطقین را هم بتخویف و تهدید و تطبیع اشغال دارند و نظامنامه عدالتخانه را هم طبع و منتشر دارند آنوقت هم خلاف نفاق بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی می افتد و هم واعظین خاموش میشوند و هم مردم بنظامنامه عدلیه امیدوار میشوند فلذا شروع بمقصود کردند اول لایحه را نوشتند دوم آنکه حکم گرفتاری بعضی از واعظین را دادند سوم آنکه نظامنامه را به اداره روزنامه ایران و اطلاع فرستادند که نگارنده صورت لایحه را در این جلد دوم و نظامنامه را در جلد سوم تاریخ بیداری مندرج میدارد .

صورت لایحه ناصر الملك که با آقای طباطبائی نوشته است

بشرف عرض حضور مقدس عالی میرساند این بنده یکی از ستایش کنندگان وجود مبارک حضرت تعالی هستم بجهت اینکه از روی انصاف می بینم درد وطن دارید و بترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختی های نوع خود شده اید و آرزو دارید که علاجی برای این دردها پیدا کنید و باب سعادت و نیکبختی را بروی این ملت قدیم که در شرف زوال است بگشایید و همچو فهیده ام که این همه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس پرستی نیست مقصودتان چاره امراض ملی است ولی خیلی افسوس و غصه میخورم وقتی که می بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمیدانید بکدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع بفرمائید که بحال مریض مفید باشد چون نتیجه رفع مرض و عود صحت را در رفتار جست و جیالاک مریض میدانید این بیچاره مریض که قادر بر حرکت نیست مدتهاست غذائی بمعده اش داخل نشده و بدل مایتهللی بدنش نرسیده رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد تا زیانه برداشته کتکش میزنید که بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی که بواسطه طول مرض و نخوردن غذا همه روده های خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده يك ران شتر نیم پخته بدعانش فرو میکنید که ببلعد واضح است نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد طیب حاذق که تشخیص مرض را داد اول باستعمال داروهای مفیده دمیدم میردازد اگر از راه گلو نتوانست تزریق میکند آب گوشت غلیظ روانی بدو آهسته آهسته بحلقش میچکاند باز اگر نشد بوسائل دیگر بمعده او میرساند تا کم کم قوت بگیرد بعد

فریر بازوهایش را میگیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش میبرند پس از آن بچباط و باغ آورده ملایم میگردانند تا وقتی که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست و خیز را پیدا کند .

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آنطوریکه در تمام ملل متمدنه سعادتمند وجود دارد) در ایران همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر حلایندن است خدای قادر عالم گواه است که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست فقط قصدم حق گوئی و توضیح ریشه مسئله است لایحه همجای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست کوه دارد کتل جنگل دارد ماهور دارد سباع دارد وحوش دارد الوار دارد اگراد دارد شاهسون دارد قشقائی دارد مسلماً پادشاهان ممالک در همه جا برای رعایای خود حالت پدر را دارند بصیرتشان بحال رعیت و ملت از افراد آن قوم بیشتر و مهر محبتشان در حق آنها از خودشان زیادتر است قسم برت کعبه و مناکه اعلیحضرت نیکلای دوم امپراطور روسیه برای حفظ استبداد بوالهوسانه نیست که بملت روسیه آزادی نمیدهد بلکه از روی بصیرت شاهانه و محبت پدرانه هنوز آن ملت را قابل نمیداند که بتوانند با آزادی حرکت نمایند هنوز در آنها آنقدر علم و تربیت سراغ ندارد که از عهده اداره امور خود بر آیند پس این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است بمقیده بنده در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را هم از انظار میبرد - نتیجه پیدا است که چه میشود !!! کبک نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت !!! فرض بفرمائید امروز بنده گان اعلیحضرت شاهنشاهی بمیل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت فرماید و بشخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجة الاسلام عالی امر بشود که مجلس مبعوثان تشکیل بدهید چه خواهید کرد اقلاً هزار نفر آدم کامل بصیر بمقتضای عصر آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید تا این يك مجلس تشکیل یابد حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند استدعا میکنم از روی بیطرفی و بیغرضی چنانچه شیوه طبیعی حضرت تعالی است نه از روی طرفداری و خاطرخواهی دوستان نظر آدم برای بنده بشمارید اما این را هم فراموش نفرمائید اگر کسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج بقاموس و فرهنگ باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان بپرسند چه جهت دارد که روز بروز پول ما در تنزل است و حال آنکه نقره اش از نقره فرنگ و مارک و شیلینگ و بن و رویه بیشتر بار ندارد جهت صحیحش را بگوید و چاره اش راهم بداند یا از سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتی و فلاحتی و نظامی آنچه امروز بکار زندگی و ترقی يك ملتی میخورد همه را بتواند بمطرح مذاکره و حل و عقد بیاورند گمان بلکه یقینم این است بر صحتش قسم میخورم که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب بفرمائید در تمام ایران یکصد نفر نمیتوانید پیدا کنید - پس برای چه فریاد میکنید ؟ برای که سنک بسینه میزنید ؟ . . . خوب نتیجه این درازنفسیهای بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است ؟ مقصودم این است